



فقه و اجتهاد

دوفصل نامه تخصصی فقه و علوم وابسته
سال اول، شماره اول [پیاپی 1]
بهار - تابستان 1393

صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

مدیر مسوول:

آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر:

حسینعلی رحمتی



مقارنة بين الاستدلالات الفقهية والاستدلالات الاخلاقية

حسينعلي رحمتي

مدرس ومحقق في الحوزة والجامعة

الخلاصة:

علم الفقه من جملة العلوم التي ترتبط في بعضه جهاتها بعلم الاخلاق وحتى علم الفلسفة ومن جملة الجهات المشتركة بين علم الاخلاق والفقه هي تعلقهما معاً بالاحكام ومن الطبيعي ان تلك الاحكام مبتنية على الاستدلال. ومع الالتفات الى التشابه الظاهري في الاستدلال بين هذين الحقلين، فبطبيعة الحال من اهم الاسئلة التي تطرح نفسها هي انه ما هي جهات الاختلاف بين الاحكام الفقهية والاحكام الاخلاقية، او في الواقع ماهي جهات الاختلاف بين الاستدلال الفقهي والاستدلال الاخلاقي، وهذه المقالة ركزت دراستها واهتمامها على هذه الجهة، السؤال الاساسي، وهو ما هي النسبة بين هذين الشكلين من الاستدلال وما هي موارد امتيازهما. واما فرضية هذا التحقيق فهي ان الاستدلالات الفقهية والاخلاقية تتمايز من جهات من قبيل الاختلاف في علة صدورهما والاختلاف من حيث الحكم والاختلاف من حيث التوجيه ومن حيث الشمول، من حيث الآثار المتخلفة من الاوامر الناشئة من الاستدلال، فهناك اختلاف في الموضوع والمحمول، وكبرى وصغرى الاستدلال.

الكلمات الرئيسية: الاستدلال الاخلاقي؛ الاخلاق الاسلامية؛ الاخلاق والفقه؛ الاوامر الاخلاقية؛ الاستدلالات الفقهية.

**A Comprative study
on the Jurisprudential and Moral reasoning**



HosseinAli Rahmati

A University and Seminary Professor and researcher

Abstract

The Science of jurisprudence is among sciences that through some of its subsections is related to the morality and the philosophy of Ethics. A common aspect between morality and the jurisprudence is that both deal with religious laws, additionally these laws are based on 'reasoning'. Regarding the similarities between two mentioned fields, naturally one of the most important questions is "what are the differences between the jurisprudential reasoning and moral reasoning"? The current paper attempts to analyze the mentioned issue and answer the said question. The fundamental question in the present analysis is that what is the relation(s) between these two reasoning? And in what times do they separate from each other? The research hypothesis is that jurisprudential reasoning is different from moral reasoning in some aspects such as justification, inclusion, obligation consequences of the issues resulted from reasoning.

Key Words: Moral reasoning; Islamic morality; Morality and Jurisprudence; Moral Orders; Jurisprudential Reasoning.

نسبت سنجی استدلال‌های فقهی و استدلال‌های اخلاقی

حسینعلی رحمتی

مدرس و محقق حوزه و دانشگاه



چکیده

یکی از مباحث مرتبط با بحث اخلاق و فقه، پرسش از نسبت بین این دو حوزه است. یکی از وجوه مشترک اخلاق و فقه آن است که هر دوی آنها با «احکام» سروکار دارند و البته این احکام نیز مبتنی بر «استدلال» است. با توجه به شباهت‌های ظاهری که بین استدلال در این دو حوزه وجود دارد طبیعتاً یکی از مهم‌ترین پرسش‌هایی که رخ می‌نماید آن است که تفاوت احکام فقهی و احکام اخلاقی و در واقع استدلال‌های فقهی با استدلال‌های اخلاقی در چیست. مقاله حاضر واکاوی این موضوع را و جهت همت خویش ساخته است. پرسش بنیادین این مکتوب آن است که چه نسبتی بین این دو گونه استدلال وجود دارد و در چه مواردی با هم مرزبندی پیدا می‌کنند. فرضیه این پژوهش آن است که استدلال‌های فقهی با استدلال‌های اخلاقی از جهت‌هایی چون علت صدور، تفاوت از نظر حکم، از نظر توجیه، از نظر شمول، از نظر پیامدهای تخلف از اوامر ناشی از استدلال، و از جهت موضوع و محمول و صغری و کبرای استدلال با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند.

واژگان کلیدی: استدلال اخلاقی؛ اخلاق اسلامی؛ اخلاق و فقه؛ اوامر اخلاقی؛ استدلال‌های فقهی.

طرح مسئله

فقه و اخلاق دو علم از علومی هستند که در جهان اسلام در سایه اندیشه اسلامی بالیده و تاکنون به حیات دراز دامن خود ادامه داده‌اند. در یک نگاه بینارشته‌ای می‌توان نسبت این دو علم را مورد کاوش قرار داد. طبیعتاً در این بررسی مباحث فراوانی رخ می‌نماید که یکی از آنها مسئله استدلال است. هم در فقه هم در اخلاق از استدلال بهره گرفته می‌شود. این امر برای آن است که برای اوامر اخلاقی یا فقهی پشتوانه یا ادله لازم به دست آید. نه فقیه بدون استفاده از استدلال می‌تواند حکم فقهی خویش را درباره موضوعات گوناگون بیان کند نه متفکر و اندیشمند یا فیلسوف اخلاق بدون تمسک به یک استدلال اخلاقی می‌تواند برای اوامر و نواهی اخلاقی استحکام و توجیهی بیابد. با توجه به ارتباط وثیق بین فقه و اخلاق در اندیشه اسلامی، بررسی نسبت بین استدلال‌های فقهی و اخلاقی باید مورد واکاوی جدی قرار گیرد تا مرزهای مفهومی و هویتی هر یک از آنها روشن شود. این موضوعی است که مقاله حاضر برای تبیین هر چه بهتر آن تلاش می‌کند.

پرسش اصلی و فرضیه بحث

درباره نسبت استدلال‌های فقهی با اخلاقی سوال‌های گوناگونی مطرح است. مقاله حاضر این پرسش را پی می‌گیرد که مهم‌ترین وجوه افتراق استدلال‌های فقهی و

استدلال‌های اخلاقی، و به تبع آن، اوامر فقهی با اوامر اخلاقی، کدام است. انگاره (فرضیه)‌ای که مورد دفاع قرار می‌گیرد آن است که این دو گونه استدلال از جهات مختلف با یکدیگر متفاوت هستند؛ از جمله از جهت علت و منشاء صدور، مخاطب، پیامدهای نقض اوامر ناشی از این استدلال‌ها، و صغری و کبری و موضوع و محمول هر یک از این استدلال‌ها.

اهداف و ضرورت‌های بحث

موارد زیر از جمله ضرورت‌های انجام تحقیق حاضر است:

1. کمک به ترسیم هر چه بهتر مرزهای اخلاق و فقه. از آنجا که بهره‌گیری از استدلال هم در فقه مطرح است هم در اخلاق؛ بررسی وجوه اشتراک و افتراق این امر در هر یک از این دو علم، در واقع به شناخت هر چه بهتر نسبت این دو یاری می‌رساند.
2. یاری‌گری به علاقه‌مندان و اندیشوران اخلاق و فقه برای پرهیز از خلط استدلال در هر یک از این دو حوزه.
3. کمک به غنی‌تر کردن ادبیات موضوع، با توجه به کمبود آثار مستقل درباره تفاوت استدلال‌های اخلاقی و فقهی.
4. کمک به روشن‌تر شدن توان استدلال در هر یک از دو حوزه اخلاق و فقه؛ و در نتیجه، داشتن انتظار معقول از استدلال در هر یک از این دو عرصه.

روش تحقیق

شیوه تحقیق حاضر از نظر گردآوری اطلاعات، به صورت کتاب‌خانه‌ای و از نظر ارائه اطلاعات به صورت تحلیلی و تطبیقی خواهد بود.

کاربرد بحث

بی‌تردید بررسی نسبت گزاره‌های اخلاقی و فقهی ثمرات و پیامدهایی دارد، از جمله این که اگر تبیین شود که می‌توان از استدلال‌ها و اصول فقهی برداشت اخلاقی کرد، دست ما برای بررسی اخلاقی بسیاری از مسائل و موضوع‌های نوپدید و مستحدث باز می‌شود. در واقع با این کار، مباحث اخلاقی دایره‌ای بسیار وسیع‌تر پیدا می‌کند. به عنوان مثال، می‌توان از اصول و گزاره‌های مطرح شده در فقه اسلامی به عنوان

گزاره‌های اخلاقی برای تبیین مباحث مربوط به «اخلاق فناوری اطلاعات» کمک گرفت (برای نمونه ای از این گونه کاربردها بنگرید به: عبدالله، 1389).

تعریف استدلال اخلاقی

پیش از ارائه تعریف باید گفت درباره این که آیا اصولاً عمل اخلاقی نیازمند استدلال است دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. این دیدگاه‌ها را می‌توان در دو گروه دسته‌بندی نمود:

1. کسانی چون هادسن، که به حس اخلاقی¹ معتقدند، یا کسانی که به نوعی شهود عقلانی درباره تشخیص احکام اخلاقی اعتقاد دارند، بر این باورند که احکام اخلاقی نوعی «درک اخلاقی»² است و لذا سخن از استدلال درباره آنها بی‌معناست؛ چرا که درک و احساس، چیزی متفاوت از اندیشه است. مثلاً هنگامی که زیبایی یک گل را درک یا احساس می‌کنیم این نیازمند استدلال نیست.
2. کسانی که بر خلاف گروه اول، معتقدند هر گونه حکم اخلاقی نیازمند استدلال اخلاقی است (فصیحی رامندی، 1390).

به هر حال، در تعریف استدلال اخلاقی برخی گفته‌اند استدلالی است که از سوی فرد یا جامعه درباره این که شخص چه کارهایی را باید انجام دهد ارائه می‌گردد (Richardson, 2013). در این که چه چیزی باعث اخلاقی شدن یک استدلال می‌شود نیز باید گفت هر استدلالی که موضوع یکی از مقدماتش افعال اختیاری و ارادی انسان و محمول آن یکی از مفاهیم اخلاقی از قبیل «صواب/ ناصواب، خوب/بد، درست/ نادرست و وظیفه» باشد را می‌توان استدلالی اخلاقی دانست. از منظر بحثی که مقاله حاضر پی می‌گیرد، استدلال‌های اخلاقی نسبت به استدلال‌های فقهی، ممیزه‌هایی دارد که در ادامه مقاله بیان خواهد شد.

نکته قابل تامل دیگر این که «استدلال اخلاقی» معادل moral reasoning است و آن را نباید با moral argument(s) اشتباه گرفت که بیشتر به معنای آوردن دلیل یا برهان اخلاقی بر اثبات وجود خداست. برای پرهیز از خلط این دو بهتر آن است که

1. moral sense.
2. moral apprehension.

اولی را «استدلال اخلاقی» و دومی را «برهان اخلاقی» ترجمه کنیم. اولی معمولاً برای توجیه (به معنای فلسفی و اخلاقی) عمل اخلاقی به کار می‌رود ولی دومی معمولاً برای اثبات وجود خدا به کار می‌رود.

ساختار یک استدلال

استدلال اخلاقی هم دارای ساختاری مثل دیگر استدلال‌ها است. یعنی از صغری، کبری و نتیجه تشکیل شده است. طبیعتاً شرایط انتاج آن هم مانند استدلال‌های دیگر است. آن چه می‌تواند بین این نوع استدلال و دیگر استدلال‌ها تمایز ایجاد کند نه نکته‌های صوری که بیشتر نکات محتوایی و مادی آن است. این که چه چیزی می‌تواند محمول مقدمات چنین استدلالی واقع شود یا این که مثلاً پیامدهای تخلف از نتایج این گونه استدلال چیست و مباحثی از این دست، برخی از نکته‌هایی است که تمایز استدلال اخلاقی با غیر اخلاقی را روشن می‌کند. البته در مکتوب حاضر، هدف عمده عبارت است از تبیین تمایز این گونه استدلال‌ها با استدلال‌های فقهی.

علل نیاز به استدلال اخلاقی

1. نیاز به احکام اخلاقی: آدمی برای هر گونه فعل یا ترک فعل اخلاقی نیازمند یک «حکم» است. یعنی تابع یک باید یا نباید اخلاقی است. رسیدن به چنین حکمی نیز مبتنی است بر وجود یک استدلال. از این رو عامل اخلاقی برای فعل اخلاقی خود به استدلال اخلاقی نیازمند می‌شود.
2. توجیه تصمیم‌های اخلاقی و اعمال اخلاقی: انسان عاقل هر کاری انجام می‌دهد بایستی بتواند آن را بر یک پایگاه و پشتوانه عقلانی مبتنی کند. به عبارت دیگر، وقتی از او سوال می‌شود که چرا فلان کار اخلاقی را انجام دادی یا چرا فلان رذیلت را ترک کردی؛ باید بتواند برای این کار خود یک توجیه¹ داشته باشد. به نظر می‌رسد استدلال اخلاقی می‌تواند توجیه‌گر افعال اخلاقی انسان باشد.

علل طرح سوال از تفاوت استدلال‌های اخلاقی با فقهی

هر استدلالی منتهی به یک حکم می‌شود. طبیعتاً استدلال اخلاقی منتهی به حکم اخلاقی و استدلال فقهی منتهی به یک حکم فقهی می‌شود. لکن مسئله ای که در این

1. justification.

جارخ می‌نماید آن است که احکام اخلاقی گاه بسیار شبیه احکام فقهی هستند. مثلاً هم در فقه هم در اخلاق ما گزاره‌ها و احکامی از این دست را داریم: «نباید دروغ گفت»، «مانت را باید به صاحبش برگرداند»، «با دیگران باید مهربان بود»، «تصرف در اموال دیگران بدون اجازه آنها جایز نیست»، اگر بدون هیچ پیش زمینه و ذهنیتی در بدو امر به این گونه احکام نگاه کنیم از ظاهر آنها نمی‌توانیم بفهمیم اینها احکام فقهی هستند یا اخلاقی. در این جا سوالی مطرح می‌شود که در واقع سوال اصلی این تحقیق هم هست و عبارت است از این که: «تفاوت (های) احکام (و در واقع، استدلال‌های) اخلاقی با فقهی چیست؟ و چگونه می‌توان اینها را از یکدیگر بازشناخت». با توجه به اهمیت این پرسش و پیامدهایی که اخلاقی یا فقهی بودن احکام در بردارد، لازم است نسبت‌سنجی این دو گونه حکم مورد توجه قرار گیرد.

اصول صوری استدلال‌های اخلاقی

برای استدلال‌های اخلاقی برخی اصول را ذکر کرده‌اند. این اصول صوری‌اند و درباره این که کدام مقدمه استدلال از نظر ماده و محتوا درست یا نادرست است سخنی نمی‌گویند. برخی افراد این اصول را چنین برشمرده‌اند:

1. انسجام در باور: به این معنا که «باورهای هر کس چه در حوزه اخلاق و چه در حوزه‌های معرفتی دیگر باید با همدیگر انسجام و هماهنگی داشته باشد» یعنی اگر شخص به مقدمات یک استدلال ملتزم شد باید نتیجه آن را نیز پذیرا شود. مثلاً اگر کسی بگوید من معتقدم اخلاق نسبی است و ما باورهای عام و کلی نداریم و هر فرهنگی آداب و رسوم و عقاید مختلفی دارد. از این رو «هر کس باید به ارزش‌های دیگران احترام بگذارد». چنین کسی در واقع صدر و ذیل سخنش با هم سازگار نیست. چرا که وی در ابتدا وجود احکام و ارزش‌های کلی را انکار می‌کند ولی در نهایت به یک حکم کلی و غیرنسبی می‌رسد که عبارت است از این که باید به ارزش‌های دیگران احترام گذاشت. چنین کسی انسجام در باور ندارد.

2. انسجام اراده: یعنی کسی که بر اساس استدلال اخلاقی به یک باور اخلاقی می‌رسد باید برای رسیدن به این اهداف متعالی از ابزار و روش‌های متعالی نیز استفاده کند.

مثلا برای این که انسان باعفتی باشیم باید از شهوت‌رانی دوری کنیم. نمی شود کسی دعوی عفت داشته باشد ولی در شهوت غوطه‌ور شود.

3. وجدان اخلاقی: «برای آن که از لحاظ منطقی ایرادی به حیات اخلاقی ما وارد نشود باید وجدان اخلاقی داشته باشیم. مراد از وجدان اخلاقی این است که باورهای اخلاقی ما با عمل اخلاقی ما در تعارض نباشد. کسی که می‌داند دروغ بد است اگر دروغ بگوید حکم وجدان خود را نقض کرده و از لحاظ منطقی استدلال اخلاقی دچار ناسازگاری است. او باید صدای وجدان خود را تغییر دهد یا عمل خود را عوض کند» (فصیحی رامن‌دی، 1390).

4. بی طرفی¹: یکی دیگر از اصول استدلال‌های اخلاقی، بی طرفی در داوری اخلاقی است. برای این اصطلاح در اخلاق سه معنا گفته شده از جمله این که آدمی باید در موقعیت‌های یکسان، داوری اخلاقی یکسانی داشته باشد. مثلا کسی که یک قاتل را به شدت سرزنش می‌کند باید اگر این قاتل، برادر یا دوستش هم بود با همین قاطعیت او را محکوم کند (فصیحی رامن‌دی، 1390). به نقل از: گرت، (1380).

مبادی بحث

بحث نسبت سنجی استدلال‌های اخلاقی و فقهی مثل هر بحث دیگر مبادی و مقدمات تصویری و تصدیقی دارد که بایستی به آنها توجه کرد. به عبارت دیگر، این بحث با موضوع‌های دیگری پیوند می‌خورد که بدون تأمل در آنها تبیین نسبت استدلال‌های اخلاقی با فقهی به نتیجه لازم خود نمی‌رسد. برخی از این موضوع‌ها از این قرار است:

1. رابطه فقه و اخلاق: استدلال‌های اخلاقی مربوط به حوزه اخلاق است و استدلال‌های فقهی مرتبط با علم فقه. وقتی سخن از نسبت این دو نوع استدلال به میان می‌آید بایستی بحث را به افقی کلان‌تر برد و از رابطه فقه با اخلاق، و بلکه

1. universalizability.

رابطه دین و اخلاق، نیز سخن به میان آورده، موضع خود را درباره آن روشن نماییم؛ چرا که این مباحث، زیربنای بحث از نسبت استدلال‌های فقهی با اخلاقی است (برای اطلاع بیشتر درباره نسبت فقه و اخلاق از جمله بنگرید به: شفیعی، 1390).

2. رابطه باید و هست در اخلاق و فقه: استدلال‌های اخلاقی یا فقهی در نهایت به نوعی حکم (اخلاقی یا فقهی) منتهی می‌شوند. به عبارتی می‌توان گفت از درون هر «هست» فقهی یا اخلاقی یک «باید» فقهی یا اخلاقی به دست می‌آید. از این رو بحث نسبت سنجی استدلال‌های اخلاقی با فقهی در واقع به نوعی با بحث رابطه هست‌ها و باید‌ها نیز مرتبط می‌شود.

3. قاعده ملازمه: آن گونه که از سخنان استاد گرامی آقای دکتر علیرضا امینی بر می‌آید برای روشن تر شدن رابطه استدلال‌های اخلاقی با استدلال‌های فقهی باید دید آیا می‌توان پل ارتباطی بین این دو ایجاد کرد یا خیر. در واقع باید موضع خود را درباره وجود یا عدم چنین رابطه‌ای روشن کنیم. در این جا است که پای حکم عقل و حکم شرع و رابطه آنها به میان می‌آید. این همان بحثی است که در اندیشه اسلامی با عنوان «قاعده ملازمه» شناخته شده است. درباره این که آیا قاعده «کلما حکم به العقل حکم به الشرع و کلما حکم به الشرع حکم به العقل» قابل قبول است یا خیر، و اگر قابل قبول است کیفیت آن به چه صورتی است، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است که بررسی آن از حوصله مکتوب حاضر بیرون است. آنچه در نسبت قاعده ملازمه با بحث مقاله حاضر می‌توان گفت این است که در اینجا دو مطلب مطرح است. یکی این که اگر ما استدلال را به طور کلی (چه فقهی چه اخلاقی) از سنخ کار عقل بدانیم آن گاه مجال این سوال پیش می‌آید که بین این دستاورد عقلی با حکم شرعی آیا نسبت و ملازمه‌ای وجود دارد یا خیر. در این موقع است که پای قاعده ملازمه نیز به بحث نسبت سنجی استدلال‌های اخلاقی و فقهی باز می‌شود. مطلب دوم آن است که اگر ما استدلال‌های اخلاقی را از سنخ تلاش‌های عقلانی بدانیم که به صدور یک حکم اخلاقی منتهی می‌شود آیا این تلاش عقلانی راهی به سوی حکم دینی و فقهی دارد یا خیر. در اینجا اگر بپذیریم که استدلال‌ها و احکام اخلاقی می‌تواند منتهی به صدور احکام فقهی شود، و

- برعکس، در واقع قاعده ملازمه را پذیرفته ایم. یعنی قبول کرده ایم که از حکم عقلی می‌توان به حکم شرعی نقب زد و برعکس. در هر صورت، تبیین دقیق نسبت استدلال‌های اخلاقی با فقهی با بحث ملازمه احکام عقلی با شرعی نیز مرتبط است.
4. فلسفه فقه: تاملات عقلانی، و به طور خاص فلسفی، درباره علوم مختلف منجر به شکل‌گیری شاخه‌هایی از فلسفه شده که امروزه به نام «فلسفه‌های مضاف» نام‌بردار شده است. این گروه از حوزه‌های فلسفی تکثر و گسترده‌ای به اندازه همه علوم دارند؛ چرا که فلسفه علمی است که موضوعش «وجود یا موجود» است و این چتر می‌تواند هر چیز و هر علم و دانشی را پوشش دهد. علم فقه نیز از جمله دانش‌هایی است که در سال‌های اخیر در زیر نگاه تیزبین اندیشوران حوزه‌های عقلی و فلسفی قرار گرفته است. ماحصل این تاملات عقلانی اکنون با نام «فلسفه فقه» شناخته می‌شود (برای آشنایی بیشتر با فلسفه فقه از جمله بنگرید به: مبلغی، 1388). برخی معتقدند یکی از مباحثی که در ذیل مباحث فلسفه فقه قرار می‌گیرد بحث استدلال‌های فقهی و نسبت آنها با استدلال‌های اخلاقی است (رشاد، 1383).
5. روان‌شناسی اخلاق: در بحث از شاکله استدلال اخلاقی باید به این نکته نیز توجه داشت که عوامل گوناگونی می‌تواند بر روی استدلال‌های اخلاقی ما تاثیر بگذارد. بخشی از این عوامل مربوط به حوزه روان‌شناسی اخلاقی است. این که چه دواعی و سائقه‌های روانی‌ای بر روی استدلال‌ها و احکام اخلاقی انسان تاثیر دارند از نکات مربوط به مواد استدلال‌های اخلاقی است. با توجه به نسبت استدلال اخلاقی با روان‌شناسی اخلاق است که می‌بینیم امروزه یکی از مدخل‌های دانش‌نامه‌های روان‌شناسی اخلاق، عبارت است از «استدلال اخلاقی» (به عنوان نمونه بنگرید به: Haramn, and others, 2010).
6. منطق: استدلال اخلاقی از آن جا که به هر حال نوعی استدلال است از نظر شیوه ساختاریابی و منتج یا عقیم بودن با علم منطق، به ویژه منطق صوری، نیز در ارتباط است. در این زمینه به نظر می‌رسد لازم باشد به مباحثی که کسانی چون هری گنسلر درباره «اخلاق صوری» و نسبت آنها با منطق مطرح کرده اند مراجعه گردد (بنگرید به: گنسلر، 1391).

مقصود از سخنان فوق این است که شناخت و بررسی استدلال‌های اخلاقی (و نسبت سنجی آنها با استدلال‌های فقهی) موضوعی است که باید از جهات مختلف و در ارتباط با چندین علم مورد تحقیق و تدبیر قرار گیرد.

وجوه اشتراک استدلال‌های فقهی و استدلال‌های اخلاقی

این دو نوع استدلال دارای وجوه اشتراکی هستند که برخی از آنها از این قرار است:

1. از جهت هدف: هدف هر دو نوع استدلال رساندن انسان به سعادت و کمال است.
2. از جهت موضوع: موضوع هر دو فعل ارادی و اختیاری انسان است، البته با اندک تفاوتی که در ادامه مقاله بیان خواهد شد.
3. از حیث شرایط استدلال: هر دو، نوعی استدلال هستند و لذا از نظر ساختار و شرایط انتاج تابع قوانین منطقی هستند.
4. ارتباط با دین: اگر کسی قائل به رابطه اخلاق و فقه باشد، عمل به هر دو نوع استدلال، در واقع عمل به احکام ناشی از هر دو نوع استدلال، برای او حالت تبعیدی پیدا می‌کند. یعنی هم حکم فقهی هم حکم اخلاقی را چون پشتوانه دینی دارد می‌پذیرد و به آن عمل می‌کند.
5. الزام‌آوری: هم احکام فقهی هم احکام اخلاقی، برای مخاطب معتقد به آنها نوعی الزام ایجاد می‌کند؛ یعنی آنها را ملزم می‌کند که به این احکام عمل کنند. البته این که عامل اصلی این الزام و تبعات عدم التزام چیست، ممکن است در هر کدام متفاوت باشد. برخی از کسانی که به بررسی نسبت احکام اخلاقی با فقهی از دیدگاه اسلام پرداخته اند بر این باورند که این دو نوع احکام از حیث الزام با یکدیگر هیچ تفاوتی ندارند؛ چرا که منبع و سرچشمه هر دوی آنها یکی است (مهدوی کنی، 1388).
6. تعامل با یکدیگر: برخی معتقدند بین اخلاق و فقه یک نوع همکاری وجود دارد به این معنا که مثلاً فقه مسائلی را تولید می‌کند و اخلاق آنها را مصرف می‌کند (مانند مستحبات و مکروهات فقهی) و از سوی دیگر، اخلاق نیز موضوع‌هایی را تولید می‌کند که فقه باید احکام آنها را مشخص نماید (مانند کارهایی چون دروغ و

غیبت) (شفیعی، 1390؛ برای آگاهی از تعاملات فقه و اخلاق، بنگرید به: احمدپور، 1392: 163 - 182).

تفاوت‌های استدلال‌های فقهی با استدلال‌های اخلاقی

پیش از پرداختن به تفاوت‌ها باید به این نکته اشاره شود که ابهام در مرزبندی استدلال‌های اخلاقی با استدلال‌های فقهی ظاهراً فقط در جایی است که اخلاق دینی مطرح باشد. چرا که در این گونه موارد است که یک گزاره اخلاقی می‌تواند مورد استفاده فقهی و شرعی هم واقع شود و لذا این سوال می‌تواند مطرح شود که پس تفاوت این دو در چیست. لکن اگر کسی قائل به جدایی و تمایز کامل اخلاق از دین باشد یا این که اصلاً برای اخلاق مبنای دینی و امکان ورود به عرصه دین را قائل نباشد به نظر می‌رسد که دیگر چنین سوالی برای او محل طرح ندارد.

به هر صورت، برای فهم تمایزهای استدلال‌های اخلاقی با استدلال‌های فقهی، به نظر می‌رسد اگر آنها را از حیث‌های مختلف مورد توجه و تامل قرار دهیم بهتر می‌توانیم مرزبندی شان را متوجه شویم. آن چه در ادامه می‌آید جهاتی است که به نظر نویسنده رسیده است:

1. از جهت موضوع

موضوع هر یک از استدلال‌های فقهی و اخلاقی افعال ارادی و اختیاری انسان است. برخی موضوعات مثل امانت داری و دروغ گویی، به آسانی هم موضوع گزاره‌های فقهی قرار می‌گیرد هم موضوع گزاره‌های اخلاقی، ولی برخی موضوعات مثل اعمال حج، خرید و فروش اجناس و مانند آن، در بدو امر بیشتر گزاره‌های فقهی هستند و در استدلال‌های فقهی به کار می‌روند تا گزاره‌ها و استدلال‌های اخلاقی.

نکته‌ای که شاید تذکر آن در این جا بد نباشد آن است که البته می‌توان به موضوع‌های اخلاقی، نگاه فقهی نیز داشت. اگر بحث را در فضای اندیشه اسلامی مطرح کنیم می‌توانیم بگوییم هر آن چه که موضوع گزاره استدلال‌های اخلاقی قرار گیرد می‌تواند موضوع استدلال‌های فقهی نیز واقع شود (اموری چون دروغ گویی، راست گویی، خیانت در امانت، کمک به دیگران، انجام فضائل و ترک رذایل و موضوع‌هایی از این

قبیل است). البته اگر این موارد به عنوان موضوع احکام فقهی تلقی شوند طبیعتاً از جهت اموری چون پیامدهای نقض نیز تابع گزاره‌های فقهی می‌شوند.

2. از جهت محمول

در این که هر استدلال اخلاقی منجر به یک حکم اخلاقی می‌شود تردیدی وجود ندارد، لکن در باب این که چه چیزی موجب می‌شود که یک حکم، اخلاقی شود چند نظر وجود دارد. کسانی چون جورج ادوارد مور معتقدند به کاربرد اصطلاحات اخلاقی به عنوان محمول یک قضیه موجب می‌شود که حکم صادره از آن هم اخلاقی محسوب شود. برخی دیگر البته بر این باورند که اگر استدلال و حکم اخلاقی در خدمت یک هدف اخلاقی باشد آن را می‌توان اخلاقی نامید (بایر، 1380: 151). به هر صورت، اگر بخواهیم از منظر محمول قضایا به نسبت استدلال‌های اخلاقی و استدلال‌های فقهی بنگریم باید بگوییم که محمول استدلال‌های فقهی دایر مدار احکام خمسه تکلیفیه است ولی استدلال‌های اخلاقی، وقتی که برای استخراج یک حکم صرفاً اخلاقی به کار رفته باشد، این گونه نیست. از این رو محمول گزاره‌های فقهی، احکام خمسه تکلیفیه است؛ یعنی وجوب، حرمت، ندب، کراهت، و اباحه (مثلاً: خیانت در امانت حرام است) ولی در استدلال‌های اخلاقی، محمول عبارت است از مفاهیم اخلاقی (از قبیل درست/نادرست، خوب/بد) (مثلاً: خیانت در امانت کاری نادرست است).

3. از جهت حکم

استدلال‌های فقهی واجد یک حکم شرعی و الاهی است ولی گزاره‌های اخلاقی لزوماً این گونه نیست مگر این که قائل به نظریه امر الاهی شویم. البته همان طور که برخی اساتید گفته اند باید روشن شود که مقصود از «حکم» در گزاره‌های فقهی چیست. آیا نوعی اعتبار است یا نوعی گزارش از واقع (امر الاهی)، یا این که ممکن است از سنخ امور دیگر باشد (امینی، 1389).

4. از جهت مقدمات استدلال

صغرای استدلال‌های فقهی یک بحث فقهی و مربوط به تکالیف دینی انسان است ولی صغرای مباحث اخلاقی یکی از اعمال اختیاری مربوط به اخلاق است. کبری

استدلالات فقهی یکی از ادله اربعه فقهی (کتاب، سنت، عقل و اجماع) است ولی کبرای استدلالات اخلاقی قطعاً اخلاقی است، هر چند می‌تواند برگرفته از حکم عقل یا شرع، قراردادهای اجتماعی، سنت‌ها و آداب و رسوم فرهنگی و اموری از این دست باشد. این امر مبتنی است بر نوع دیدگاه و نظریه‌ای که ارائه کننده استدلال به آن قائل است. مثلاً کسی که تابع نظریه امر الاهی باشد کبرای استدلالش نیز طبیعتاً اوامر و نواهی الاهی خواهد بود. مثلاً خواهد گفت که: «دروغ یکی از اموری است که مورد نهی خداوند است. هر کاری که مورد نهی خداوند است اخلاقاً نباید انجام داد. پس اخلاقاً نباید دروغ گفت.»

5. از جهت استدلال کننده

استدلالات فقهی طبیعتاً از سوی کسی مطرح می‌شود که در دایره تفکر دینی قرار دارد و در صدد مبین و مدلل کردن یک حکم شرعی است در حالی که استدلالات اخلاقی هم می‌تواند از سوی دین داران مطرح شود هم غیر آن‌ها.

6. از جهت منبع مشروعیت و اعتبار

استدلالات فقهی مشروعیت و اعتبار خود را از دین و اوامر و نواهی شرعی می‌گیرد ولی استدلالات اخلاقی لزوماً این گونه نیست؛ بلکه اگر ما قائل به پشتوانه دین برای اخلاق باشیم، می‌توانیم بگوییم که استدلالات اخلاقی هم مشروعیت دینی و الاهی دارد. در غیر این صورت، این استدلالات از نظر منبع مشروعیت می‌تواند وارد حوزه‌های دیگر شود. در اینجا بیشتر باید دید آن منظر و تکیه گاه یا نظریه‌ای که در پشت استدلال اخلاقی قرار دارد چیست. به عنوان مثال، اگر نظریه قراردادگرایی باشد، طبیعتاً آن استدلالات هم مشروعیت و الزام خود را از قرارداد جامعه می‌گیرد، اگر وجدان باشد الزام و مشروعیت خود را از حکم وجدان به انجام یا ترک یک فعل اخلاقی می‌گیرد.

7. از جهت ثمره و غایت استدلال

ثمره یک استدلال اخلاقی، شکل‌گیری یک حکم اخلاقی است و پیامد یک استدلال فقهی، یک حکم فقهی. حکم فقهی که توسط یک فقیه صادر می‌شود فقط برای مقلدان و پیروان وی، یعنی کسانی که اقتدار و اتوریته فقهی و دینی او را پذیرفته اند،

معتبر است و برای پیروان مراجع دیگر الزام آور نیست. ولی احکام اخلاقی به نظر می‌رسد از این جهت وضعیتی متفاوت دارند و می‌تواند از سوی افراد بیشتری مورد قبول واقع شوند.

8. از جهت ضمانت اجرا

استدلال اخلاقی ضمانت اخلاقی دارد ولی استدلال‌های فقهی، ضمانت شرعی. اگر برای تخلف از احکام اخلاقی، عقوبتی دنیوی و / یا اخروی را در نظر گرفتیم به نظر می‌رسد در این صورت به یک بحث اخلاقی نگاه فقهی داشته ایم و در واقع بحث را از دایره اخلاق خارج کرده و وارد عرصه فقه کرده ایم.

9. از جهت پیامدهای نقض

تفاوت «باید» در گزاره‌های اخلاقی با «باید» در گزاره‌های فقهی هم از نکاتی است که جهت ایضاح مرزهای استدلال اخلاقی با استدلال‌های فقهی باید به آن توجه شود. این دو «باید» با یکدیگر متفاوت هستند. بایدهای فقهی الزام شرعی برای مخاطب ایجاد می‌کند و نقض آن مستوجب عقوبت دنیوی و / یا اخروی می‌شود ولی بایدهای اخلاقی این گونه نیست، گر چه ممکن است افراد کسی را که این بایدها و نبایدهای اخلاقی را زیر پا گذاشته سرزنش کنند. به نظر می‌رسد اگر در فقه اسلامی برای نقض این الزام‌ها برای کسی مجازات در نظر گرفته شد این امر از جهت نگاه فقهی به ماجرا است نه اخلاقی.

در صورت تخلف از استدلال اخلاقی، شخص اخلاقاً محکوم می‌شود اما مثلاً تعزیر نمی‌شود ولی تخلف از استدلال فقهی، مستوجب عذاب اخروی و لزوم جبران دنیوی است.

10. از جهت علت صدور

علت طرح استدلال اخلاقی، اولاً موجه سازی تصمیم‌ها و افعال اخلاقی و ثانیاً استنباط اوامر و احکام اخلاقی است ولی علت صدور استدلال‌های فقهی استنباط اوامر فقهی و تعیین تکلیف برای مکلفان شرعی است.

11. از جهت انگیزه

این بخش از بحث تا اندازه ای با حوزه روان‌شناسی اخلاق پیوند می‌خورد. سخن در این است که همان‌طور که افعال اخلاقی انسان می‌تواند انگیزه‌های مختلف داشته باشد استدلال‌های او هم می‌تواند انگیزه‌های متفاوتی داشته باشد. آن‌گاه که پای نسبت‌سنجی استدلال‌های اخلاقی با استدلال‌های فقهی به میان می‌آید می‌توان از منظر «تفاوت انگیزه‌ها» هم سخن گفت.

به نظر می‌رسد احکام و استدلال‌های فقهی جنبه انگیزانندگی بیشتری در مخاطب دارند تا احکام و استدلال‌های اخلاقی. چرا که احکام فقهی چه در جنبه تشویق به انجام و چه از جنبه تنبیه برای نقض، از غلظت بیشتری برخوردارند، و از سوی دیگر هم جنبه مادی دارند هم معنوی، هم بعد دنیوی دارند هم اخروی. البته هر اندازه کسانی که به استدلال‌های اخلاقی تمسک می‌کنند بتوانند پشتوانه و ادله شرعی بیشتری برای استدلال‌های خود فراهم کنند، انگیزه مخاطب را برای عمل به احکام اخلاقی می‌تواند بیشتر کنند. این یکی از مهم‌ترین ثمرات ارتباط دین و اخلاق است.

12. از جهت دایره شمول

استدلال‌های فقهی به طور قطع در دایره دین قرار می‌گیرد. از این رو اولاً تنها کسانی می‌توانند به آن تمسک کنند که باورهای دینی داشته باشند، ثانیاً این استدلال‌ها و احکام منبعث از آنها فقط برای این دین‌داران حجیت دارد. ولی از آن‌جا که اخلاق دایره ای وسیع‌تر دارد و می‌تواند شامل اخلاق دینی و غیر دینی شود، به عبارتی می‌تواند هم مبنای دینی داشته باشد هم مبنای عقلی، پس می‌تواند هم از سوی دین‌داران مورد استفاده قرار گیرد هم از سوی غیر دین‌داران. از این رو، دایره شمول و گستردگی مخاطبان آن نیز بیشتر است. این بحث البته تا اندازه ای به مبنایی که ما برای خود انتخاب کرده ایم نیز بستگی دارد. به این معنا که اگر وقتی سخن از مقایسه و نسبت‌سنجی استدلال‌های اخلاقی با استدلال‌های فقهی به میان می‌آوریم منظورمان فقط آن دسته از استدلال‌های اخلاقی باشد که مبتنی بر دین، در اینجا اسلام، است طبیعتاً دایره شمول آنها با استدلال‌های فقهی تفاوت چندانی ندارد. بنابراین، مخاطب استدلال‌های فقهی فقط دین‌داران هستند؛ آن هم دین‌دارانی که اولاً حجیت فقه و

اوامر فقهی را پذیرفته باشند ثانيا، در تفکر اسلامی، مقلد فقهی باشند که آن استدلال را ارائه می‌کند، ولی مخاطب استدلال‌های اخلاقی می‌تواند هم انسان‌های متدین باشند هم غیر متدین.

13. از جهت ملاک احکام

احکام فقهی تابع مصالح و مفسد هستند و این شرع است که مصالح و مفسد را تشخیص می‌دهد ولی احکام اخلاقی تابع حسن و قبح هستند که لزوماً توسط شارع مشخص نمی‌شوند بلکه می‌توانند توسط عقل انجام شوند. البته درباره این تفاوت، باید به تفاوت دیدگاه‌های مطرح بین نحله‌های گوناگون اسلامی توجه کرد. مثلاً اشاعره منکر این هستند که اوامر و نواهی الهی تابع مصالح و مفسد باشد.

14. از جهت شرایط صحت

استدلال‌های فقهی و اخلاقی از منظر شرایط صحت عمل به احکام منبعث از آنها نیز با هم تفاوت‌هایی دارند. به عنوان مثال، عمل به احکام ناشی از استدلال‌های فقهی، به ویژه اگر در دایره عبادات باشد، نیازمند قصد قربت است. به عبارت دیگر، افزون بر حسن فعلی، نیازمند حسن فاعلی نیز هست، ولی در عمل به احکام منبعث از استدلال‌های اخلاقی لزوماً این گونه نیست و حتی اگر قصد قربت هم نباشد باز هم اثر وضعی خود را دارد. به عنوان مثال، اگر کسی بدون قصد قربت به نیازمندی کمک کند حوایج او را برطرف کرده است هرچند، اگر از منظر دینی بنگریم و قصد قربت و نیت را شرط بدانیم، او اجر معنوی و اخروی نبرده است.

منابع:

1. احمدپور، مهدی (1392)، *فقه و اخلاق: مقایسه ای علم شناختی*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول.
2. امینی، علیرضا (1389)، «جزوه درسی».
3. بایر، کرت (1380)، «استدلال اخلاقی»، ترجمه احمد حسین شریفی، در کتاب *مجموعه مقالات فلسفه اخلاق*، ویراسته لارنس بکر، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول.
4. رشاد، علی اکبر (1383)، «فقه، چالش‌ها، کاستی‌های آن»، کتاب نقد، ش 33.

5. شفیعی، اعظم (1390)، *رابطه بین فقه و اخلاق*، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
6. عبدالله، سلام (1389)، «اخلاق فناوری اطلاعات از دیدگاه اسلام»، ترجمه حسینعلی رحمتی و کوثر رحمتی، روزنامه همشهری، س 18، ش 5100، (چهارشنبه 1 اردیبهشت)
7. فصیحی رامندی، مهدی (1390)، «استدلال اخلاقی»، در سایت: pajooh.com (مراجعه: 14 تیر 1390).
8. گرت، برنارد (1380)، «بی طرفی»، ترجمه سید اکبر حسینی، در کتاب مجموعه مقالات فلسفه اخلاق، ویراسته لارنس بکر، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول.
9. گنسلر، هری (1391)، *اخلاق صوری*، ترجمه مهدی اخوان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
10. مبلغی، احمد (1388)، «پیش درآمدی بر فلسفه فقه»، فقه، ش 59 – 60. (به نقل از سایت ensani.ir؛ مراجعه: تیر 1392).
11. مهدوی کنی، صدیقه (1388)، «عدم تمایز احکام اخلاقی و فقهی اسلام از حیث الزام»، پژوهش‌های فلسفی – کلامی، س 11، ش 1(41).
12. Haramn, Gilbert,...(and others)(2010), "Moral Reasoning", in: *The Moral Psychology Handbook*, ed. By: John M. Doris, UK: Oxford.
13. Richardson, Henry (2013), "Moral Reasoning", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, in: <http://plato.stanford.edu/entries/reasoning-moral>: 2014.